

# سیاست و سلوک حاکم

## در آیین سیاسی شیخ اشراق

نوشین نظیری خامنه<sup>(۱)</sup>

سیدعباس ذهبی<sup>(۲)</sup>

بابک عباسی<sup>(۳)</sup>

احمد بهشتی<sup>(۴)</sup>

چکیده

نظری او درباره قواعدی چون تشکیک، امکان اشرف، قهر و محبت و ذومراتب بودن عالم است و همانطور که عالم مثال – که ابداع سهروردی است – واسطه عالم ماده و عالم انوار قاهره است، حاکم حکیم مرتبط با عالم مثال نیز واسطه انسانها و خداوند و نیز فرشتگان است. حکومت حاکمی با ویژگیهای مورد نظر شیخ اشراق، ایدئالیستی و دست نیافتنی یا مختص برخی انسانها نیست بلکه وجود حاکمی با ویژگیهای مورد نظر او امری شدنی و واقعیت پذیر است. توجه چنین حاکمی، هم بر سعادت دنیوی مردم است و هم سعادت اخروی.

کلیدواژگان: سیاست، سلوک، حاکم، حکیم، عالم برتر، قطب، امام، خودشناسی، شیخ اشراق.

مقدمه

شیخ اشراق رساله‌یی مستقل در حکمت عملی برشته تحریر درنیاورده اما این بدین معنا نیست که او به حکمت عملی نپرداخته است، بلکه توجه او به

«سلوک» در آیین سیاسی اشراقی سهروردی، واژه‌یی کلیدی است. سلوک با خودشناسی در مرحله فردی آغاز میگردد و شخص را تا مرحله اجتماعی و سیاسی و حکومت بر یک جامعه پیش میبرد. حاکم مورد نظر سهروردی، حکیمی است که از رهگذر این خودشناسی، پای در عوالم برتر، از جمله عالم مثال میگذارد که اولین عالم برتر بعد از عالم اجسام در اندیشه شیخ اشراق است و با سیر در این عالم، واسطه بین عالم انسانها و عالم خدا و فرشتگان میگردد. او با خودشناسی، سیر و سلوک در عالم مثال و اطاعت پروردگار به مرحله قطب، امام و ریاست عالم میرسد. سهروردی با قائل شدن به مرتبه قطب برای حاکم و نیز کسی که قادر است با عالم مثال مرتبط باشد و واسطه انسانها و خداوند قرار گیرد، سیاست و حکومت و حاکمیت آرمانی و مدینه آرمانی را با اندیشه نوینی مورد بررسی قرار داده است. عقیده سهروردی در حکمت عملی و بویژه سیاست، مطابق و همدیاف با حکمت

\* این مقاله برگرفته از رساله دکتری است. تاریخ دریافت: ۹۸/۶/۱۱ تاریخ تأیید: ۹۸/۹/۱۷

(۱). دانشجوی دکتری رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد

اسلامی، تهران، ایران؛ [nkh-naziri@yahoo.com](mailto:nkh-naziri@yahoo.com)

(۲). استادیار گروه فلسفه، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

(نویسنده مسئول)؛ [falsafeh100@gmail.com](mailto:falsafeh100@gmail.com)

(۳). استادیار گروه فلسفه، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛

[babak.abbassi@gmail.com](mailto:babak.abbassi@gmail.com)

(۴). استادیار گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران؛ [sadegh.beheshti@yahoo.com](mailto:sadegh.beheshti@yahoo.com)

حکمت عملی، از جمله سیاست و ویژگیهای حاکم، در جای جای آثار وی بچشم میخورد. از جمله آثاری که در آنها مطالب مربوط به حکمت عملی و بویژه سیاست را بیان کرده و با توجه به درون مایه این مطالب در باب سیاست میتوان آنها را «آیین سیاسی اشراقی» نامید، عبارتند از: حکمة الاشراق، تلویحات، مشارع و مطارحات، مقاومات، الواح عمادی و پرتونامه. دو کتاب اخیر (یعنی الواح عمادی و پرتونامه) در رابطه با آیین سیاسی اشراقی از اهمیت ویژه‌ی برخوردارند، زیرا شیخ اشراق این دو کتاب را برای ملوک سلجوقی که گویا اهل فلسفه نیز بوده‌اند، نگاشته است؛ سلطان سلیمان سلجوقی که رساله پرتونامه برای او نگاشته شده و ملک عمادالدین ارتق که کتاب الواح عمادی را برای او برشته تحریر درآورده است (ضیائی، ۱۳۸۰: ۵۲ - ۵۱ و ۴۹ - ۴۸). او در کتاب الواح عمادی از ویژگیهای دو پادشاه ایرانی مورد تأیید خویش سخن گفته که بارزترین آنها طهارت نفس و ارتباط با عوالم برتر است و این دو پادشاه را میتوان بعنوان الگویی برای پادشاهان در نظر گرفت. او در مقدمه این کتاب یادآور میشود که مطالب را با زبانی ساده‌تر بیان کرده تا مخاطب (حاکم زمانش) از آن بهره ببرد، اما این تسهیل بنحوی بوده که به مطالب اصلی خدشه‌یی وارد نشود (سهروردی، ۱۳۸۰: ۳/ ۱۱۱ - ۱۱۰).

شیخ اشراق بدلیل تأکید بر تأله بعنوان ویژگی ضروری حاکم و شرط خلیفة اللہی او و ارائه نظریه قطب، نظرش در باب ویژگیهای حاکم با فارابی و ابن سینا متفاوت است. او ویژگیهایی چون طبیعت و فطرت را که فارابی بعنوان شرط ریاست مطرح کرده، نمیپذیرد. از نظر او رئیس مدینه نه بخاطر طبیعت و فطرت، بلکه از راه درک حکمت اشراق به کمال انسانیت رسیده و نفسش به عقل فعال پیوسته است.

در عین حال، نوشته‌های این دو فیلسوف در اینباره نشان‌دهنده تفاوت اصولی میان «رئیس» در فلسفه فارابی و شیخ اشراق است. افعال و رفتار و صفات رئیس مدینه فاضله فارابی یکسره دنیوی هستند اما حکیم مثاله یا ملک معظم شیخ اشراق شخصی است که میتواند «مشی علی الماء و الهواء» و نیز «طی الارض» کند و سرانجام «الواصل بالسماء» گردد. در آیین سیاسی اشراقی، حکمت الهی سالکان در خدمت مدینه قرار میگیرد (ضیائی، ۱۳۸۰: ۴۸).

در این مقاله، به خودشناسی بعنوان اصلی ضروری برای حاکم و ارتباط او با عوالم برتر و نتیجه این دو مورد برای حاکم در اداره جامعه پرداخته شده، ویژگیهای بارز حاکم حکیم از دیدگاه شیخ اشراق بیان شده و همچنین تناسب ویژگیهای حاکم با قواعد حکمت اشراق و بطور خلاصه تطابق و تناسب حکمت عملی شیخ اشراق با حکمت نظری او بررسی شده است.

#### ۱. حکمت عملی اشراقی و ضرورت حاکم سالک

فیلسوفان اسلامی معمولاً مباحث مربوط به سیاست را در بخش حکمت عملی جای داده‌اند. شیخ اشراق برای حکمت عملی و نیز سیاست رساله‌یی جداگانه در نظر نگرفته اما مطالب مربوط به حکمت عملی را در برخی قسمتهای رسالات خویش مطرح کرده است. این مطلب شاید به این دلیل بوده که او حکمت عملی و نظری را جدای از هم نمیدانست و معتقد بود این دو حکمت باید همگام با هم پیش بروند و هنگام پرداختن به اصول بحثی صرف، نباید پالایش روح و توجه به اخلاق را کنار گذاشت. این نکته، در روشی که شیخ اشراق برای حکمت خویش در نظر گرفته که همانا عبارتست از کنار هم بودن حکمت

ذوقی و بحثی و توجه به هر دو مورد در حد اعلای آن، آشکار است. کربن در اینباره مینویسد:

فکر عظیم سهروردی تأسیس یک فرهنگ معنوی تمام و کمال بود که جامع کلیت معرفت فلسفی باشد و در عین حال، تحقق معنوی کامل خود شخص صاحب معرفت را نیز هدف خویش قرار میدهد... سالکی که در این مسیر گام مینهد، نه رسالتش اینست که نظریه پرداز فلسفه‌یی غافل از غایت حقیقی فلسفه شود و نه ماجراجویی در وادی عرفان و بی‌خبر از خطرهایی که دامنگیر کسانی میشود که فلسفه هنوز آنان را به خود آگاهی نرسانده و در برابر انواع و اقسام سرابها ایمن نساخته است (کربن، ۱۳۹۱: ۲/ ۵۰۶).

حکیم اشراقی اساساً کسی است که تحقیق فلسفی و کمال معنوی را از یکدیگر جدا و منفک نمیکند (همو، ۱۳۷۳: ۳۰۳).

شیخ اشراق در تلویحات، حکمت را به نظری و عملی تقسیم کرده و حکمت عملی را حکمتی دانسته که درباره اموری است که متعلق اعمال ما هستند. او اقسام حکمت عملی را برشمرده که عبارتند از: حکمت خلقیه، حکمت منزلیه و حکمت مدنیه. حکمت خلقیه (اخلاق) به این اعتبار است که انسان نیازمند دانستن فضایل برای عمل به آنها و دانستن رذائل برای اجتناب از آنهاست؛ قسم دوم به اعتبار دانستن مصالح منزل، و تدبیر آنهاست آنطور که شایسته است و قسم سوم یعنی حکمت مدنیه یا سیاست، به اعتبار دانستن آن چیزی است که شایسته مشارکت با مردم و اهل شهر است (سهروردی، ۱۳۸۰: ۱/ ۳ - ۲). حکمت عملی مورد نظر شیخ اشراق، از جمله سیاست او بر مبنای سیر و

سلوک است و ویژگی اصلی حاکم مورد نظر او که شایستگی حکومت را داشته باشد، نیز سیر و سلوک است.

سهروردی برای تبیین نیاز به ضرورت سیاست و وجود حکومت و حاکمیت، ابتدا ضرورت نیازمندی انسانها به زندگی اجتماعی و مشارکت در زندگی جمعی و وجود شرع و قانون مضبوط را مطرح میکند و سپس نتیجه میگیرد که وجود شارعی فاضل النفس که مطلع بر حقایق و مؤید از عالم نور و جبروت باشد، در هر وقتی و هر قومی ضروری است (همان: ۱/ ۹۶ - ۹۵؛ ۳/ ۷۵؛ ۴/ ۱۲۱ و ۲۳۸). او در مقدمه حکمة الاشراق و نیز هر جا که از حاکم سخن گفته، او را حکیم دانسته و حکیم مورد نظر وی نیز فردی سالک است. پس حاکم مورد نظر او نیز باید سالک باشد.

ترتیب منطقی مطلب فوق به این صورت است:

(مقدمه اول) حاکم باید حکیم باشد.

(مقدمه دوم) حکیم باید سالک باشد.

(نتیجه) حاکم باید سالک باشد.

## ۲. تاله، داشتن فره ایزدی و امامت

هنگامی که شیخ اشراق در باب حاکم منتخب و مورد نظر خویش سخن میگوید، مکرر از چندین واژه و عبارت استفاده میکند که میتوان این کلمات و عبارات را واژگان و عبارتهای کلیدی او در مورد حکیم حاکم مدنظر او دانست. این واژگان عبارتند از: تاله، خره و خره کیانی، قطب و امام. با توضیح هر یک از این واژگان و عبارات، ویژگیهای حاکم منتخب سهروردی نیز روشن میشود و این مطلب نیز آشکار میگردد که سلوک، ویژگی جدایی‌ناپذیر حاکم در آیین سیاسی اشراقی است.

## ۲ - ۱. تأله

«توغّل در تأله و بحث»، مبنای سهروردی در طبقه‌بندی حکیمان و بیان ویژگی شخصی است که شایسته خلیفه‌اللهی است. او بر این مبنا حکیمان را به هشت دسته تقسیم میکند. از نظر او حکیمی میتواند خلیفه‌الهی و حاکم شود که متوغّل در تأله و بحث، هر دو باشد؛

فان اتفق فی الوقت متوغّل فی التأله و البحث،  
فله الرئاسة و هو خلیفة الله (همان: ۱۲ / ۲)؛

از نظر شیخ اشراق، بالاترین مرتبه حکمت از آن حکیمی است که میان تأله و بحث جمع کرده است (کربن، ۱۳۹۱: ۲ / ۴۳). در غیاب حکیم مذکور، مجوز حکومت از آن حکیمی است که متوغّل در تأله باشد. این نظر شیخ نشان میدهد که ویژگی اصلی مورد نظر او برای حاکم، تأله است (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲ / ۱۲ - ۱۱). تأله، یکی از واژه‌های مورد تأکید سهروردی در تمام حکمت او ست، بویژه در توصیف او از حاکم منتخب. سهروردی واژه تأله و متأله را در حکمة‌الاشراق (همانجا)، المشارع و المطارحات (همان: ۱ / ۵۰۳)، الواح عمادی (همان: ۳ / ۱۷۸)، الالواح العمادیة (همان: ۴ / ۹۶) و رساله فی اعتقاد الحکماء (همان: ۲ / ۲۶۲) بکار برده است.

او در کتاب المشارع و المطارحات در تعریف و توصیف حکیم متأله میگوید: بطور خلاصه، حکیم «متأله» کسی است که بدن او همچون پیراهنی برای او باشد که زمانی آن را بیرون آورد و زمان دیگر آن را بپوشد. هیچ انسانی نمیتواند در زمره حکما شمرده شود مگر اینکه بر خمیره مقدس «سلوک» دست یابد و از آن آگاه باشد و بدن را که همچون پیراهنی است، گاهی بیرون آورد و گاهی بپوشد. اگر بخواهد

میتواند به عالم نور عروج کند و اگر بخواهد میتواند به هر صورتی که اراده کند، درآید. نفس انسان از جوهر قدسی است؛ هنگامی که از عالم نور منفعل میگردد و لباس اشراق میپوشد، مانند نور تأثیر میکند و عمل میکند، اشاره میکند و شیء با اشاره او وجود می‌یابد و تصور میکند و شیء بر حسب تصور او واقع میشود (همان: ۱ / ۵۰۴ - ۵۰۳).

شیخ اشراق در الواح عمادی نیز درباره حکیم متأله میگوید:

و انبیا و متألّهان و فضلا، میسر شود ایشان را اطلاع بر مغیبات زیرا نفوس ایشان یا قوبند در فطرت یا قوی شوند بطریقی که ایشان دانند و علومی که ایشان مکتوم و مستتر داشته‌اند و مرموز در کتب آورده‌اند. و مغیبات منقش شوند زیرا نفوس ایشان چون آینه زدوده است، درو نقش ملکوت پدید آید (همان: ۳ / ۱۷۹ - ۱۷۸).

## ۲ - ۲. فره (خره)

شیخ اشراق در برخی آثار خود واژه خره یا فره و نیز خره کیانی را بکار برده است (همان: ۱ / ۵۰۴؛ ۲ / ۱۵۷؛ ۳ / ۸۱ و ۱۸۷ - ۱۸۶؛ ۴ / ۹۲). این مفهوم، متعلق به دین زرتشت است و در عالم دینی مزدیسنا همانقدر که مخصوص است، مبنایی نیز هست. خورنه یا فره، نور جلال است که در وهله نخست، وصف ویژگی شخصیت‌های الوهی در اوستا است. از جوه این نور جلال، هاله‌یی است که بر گرد سر شهریاران سلسله‌های ایرانی - مانند سلسله کیانیان - گزارش شده است (کربن، ۱۳۹۱: ۲ / ۱۶۷).

او در رساله الواح عمادی، درباره خره و کیان خره میگوید: «نوری که معطی تأیید است که نفس و بدن

بدو قوی روشن گردد در لغت پارسیان «خره» گویند، و آنچه ملوک خاص باشد آن را «کیان خره» گویند» (سهروردی، ۱۳۸۰: ۳/ ۱۸۶). شیخ اشراق نوری را که معطی تأیید است و باعث قوی شدن نفس و بدن میگردد، بنا بتعبیر پارسیان، خره نامیده است. منظور او از «معطی تأیید» نفسی است که طاهر شده و خدا او را از ظلمات جهل به نور خارج کرده است و میتواند در اجسام تأثیر کند و نفوس را منفعل سازد و از جمله احزاب خدا شود و بر دشمنانش قاهر و غالب گردد (همان: ۱۸۵ - ۱۸۴).

شیخ اشراق در توضیح «کیان خره» میگوید: کیان خره، نوری است که در شخصی پدید می آید که دارای نفس قاهر است و سبب میگردد سایر انسانها در برابر او خاضع شوند. شخص صاحب کیان خره، به قوه حق تعالی، افراد شریر و دوستدار دشمنی و سختدلان و آنان را که با حق جحد میکنند را هلاک میکند، هرچند لشکر دشمن بیشمار باشد. عناصر از چنین شخصی منفعل میگردد و خیر و برکات بسیار برایش حاصل میشود (همان: ۱۸۷). او در پرتونامه نیز به کیان خره پرداخته و میگوید:

هر که حکمت بداند و بر سپاس و تقدیس نورالانوار مداومت نماید، چنانکه گفتیم، او را «خره کیانی» بدهند و «فر نورانی» ببخشند، و بارقی الهی او را کسوت هیبت و بها بپوشاند، رئیس طبیعی شود عالم را، و او را از عالم اعلی نصرت رسد، و سخن او در عالم علوی مسموع باشد، و خواب و الهام او بکمال رسد (همان: ۸۱).

شیخ اشراق، شرط اعطاء خره کیانی به شخص را دانستن حکمت و سپاس و تقدیس نورالانوار ذکر کرده است.

## ۲ - ۳. امام و قطب

سهروردی در حکمة الاشراق، ریاست جامعه را از آن کسی میداند که امام متأله باشد و ریاستش از روی چیرگی نباشد. او این فرد را «امام» و «قطب» میداند: و لست اعنی بهذه الرسالة التغلب، بل قد یکون الامام المتأله مستولياً ظاهراً مکشوفاً، و قد یکون خفياً، و هو الذی سمّاه الکافة «القطب». فله الرئاسة و إن کان فی غاية الخمول و إذا کانت السیاسة بیده کان الزمان نورياً، و إذا خلا الزمان عن تدبیر الهی، کانت الظلمات غالباً (همان: ۱۲/ ۲).

قطبی که سهروردی از او یاد میکند، هم میتواند ظاهر باشد و هم غائب؛ در هر دو صورت، تنها اوست که شایستگی ریاست بر جامعه را دارد. چنین شخصی همان انسان کامل و امام در اندیشه شیعیان است (ملکی، ۱۳۸۹: ۸۵).

توصیف سهروردی از امام، مطابق سخنان امامان شیعه است (نوربخش، ۱۳۸۳: ۲۲). برای نمونه میتوان به سخن امام باقر (ع) در این زمینه در تفسیر «نور علی نور» که قسمتی از آیه نور است اشاره کرد. ایشان میفرماید: «نور علی نور یعنی اماماً مؤیداً بنور العلم و الحکمة فی اثر امام من آل محمد علیهم السلام و ذلک من لدن آدم الی ان تقوم الساعة. فهولاء اوصیاء الذین جعلهم الله عزوجل خلفائه فی ارضه و حججه علی خلقه لا تخلو الارض فی کل عصر من واحد منهم علیهم السلام» (شیخ صدوق، ۱۳۵۷: ۱۵۸). همچنین میفرماید: «و الله ما ترک الله أرضاً منذ قبض آدم علیه السلام الا و فیها امام یهتدی به الی الله و هو حجته علی عباده و لا تبقى الأرض بغير امام حجة لله علی عباده» (کلینی، بی تا: کتاب ۴، باب ۵/ ۲۵۲). بیان سهروردی درباره امامی که هم میتواند ظاهر

باشد و هم مخفی از دیدگان نیز همان اعتقاد تشیع دوازده امامی درباره امام غایب است (کربن، ۱۳۹۱: ۲/ ۱۵۲ - ۱۵۱). فقهای حلب در محاکمه سهروردی به خطا نرفته بودند؛ موضوع مورد اتهام و محکومیت او این بود که گفته است خداوند قادر است در هر زمانی، حتی اکنون، پیامبری را خلق کند. اگرچه مراد از پیامبری دیگر، نه پیامبر واضح شریعت، بلکه نبوت باطنیه بود، اما این نظریه، دست کم، نشانی از تشیع باطنی در خود داشت (همو، ۱۳۷۳: ۳۰۵).

واژه‌هایی که شیخ اشراق برای توصیف حاکم مورد نظر خویش برگزیده و نیز توضیحات او برای این واژه‌ها، نشان‌دهنده اینست که او برای حاکم مورد نظر خویش سیر و سلوک قائل است و شخصی که برای حکومت در نظر گرفته شده، علاوه بر تسلط به حکمت نظری، باید رونده و سالک طریق حکمت عملی نیز باشد. همانطور که ذکر شد، حکمت عملی و عرفان برای شیخ اشراق در درجه اول اهمیت است. بطور خلاصه، در فلسفه سیاسی اشراقی کسی می‌تواند حاکم باشد که حکیمی الهی باشد و با نورالانوار و عالمی در ارتباط دائم باشد تا از آنجا دستورات اداره جامعه را دریافت کند.

با توجه به این مطلب، حاکم مورد نظر شیخ اشراق حکیمی اشراقی است با تمام ویژگیهای یک سالک اشراقی، و حکیمی الهی است که باید اهل سیر و سلوک باشد و همانطور که شیخ اشراق و نیز سایر فلاسفه اسلامی و عرفا ذکر کرده‌اند و در منابع دینی نیز آمده، سیر و سلوک بدون شناخت خویش و قوای نفس ممکن نیست. پس این سیر را از خودشناسی در مرتبه فردی آغاز میکند و از آنجا که در نظر است این فرد حاکم شود، باید این خودشناسی را تا مرتبه اجتماعی و سیاسی ادامه دهد و از طریق همین خودشناسی و

سیر در نفس، وارد عوالم برتر، از جمله عالم مثال و اقلیم هشتم گردد.

ارتباط با اقلیم هشتم را میتوان مجوزی برای به حاکمیت رسیدن و شرط حکومت حاکم مورد نظر شیخ اشراق دانست چراکه فرد بر اثر ارتباط با این عالم است که میتواند واسطه خداوند و همچنین عالم ملکوت با عالم مادی یا عالم خلق یا عالم انسانها باشد؛ همانطور که عالم مثال، بعنوان عالم ابداعی شیخ اشراق، واسطه عالم ملک با عالم انوار قاهره است (ر.ک: بستانی، ۱۳۸۹: ۳۱-۵). پس در ادامه بحث به خودشناسی و سیر در عالم مثال که مصادیق سیر و سلوک حاکم و نیز شروط به حکومت رسیدن اوست، میپردازیم.

### ۳. لزوم خودشناسی و ارتباط با عوالم برتر برای حاکم حکیم

سلوک را میتوان از ارکان نظام سیاسی اشراقی سهروردی دانست. در این نظام، پرداختن حاکم به خود از این نظر که حاکم یا رئیس مدینه خود را چگونه پپروراند که بتواند شایسته دریافت الهام الهی شود و استعداد پذیرش فیض را کسب کند، از ارکان مبنایی است. آن هنگام که چنین حالتی در این شخص پدیدار شود، میتواند آشکارا ظهور فیض در نفس خود را به دیگران نشان دهد و در عمل، برتری خود را به کرسی نشاند (ضیایی، ۱۳۸۰: ۴۵).

نظام کلی فلسفه اشراق دارای چهار مرحله است: مرحله نخست آن با تزکیه نفس آغاز میشود و فرد که همان موضوع مدرک است، از خود خویش یا من برترش یا انانیت متعالیه‌اش، آگاه میشود (همان: ۳۸)، یعنی به خودشناسی دست می‌یابد (همان: ۳۹). در مرحله اول فرد پس از آگاهی از خود خویش، پس از

ریاضتهای طولانی که نتیجه‌اش مشاهده و حدس فلسفی است، عالم برتر و هستی پروردگار را تصدیق میکند و در مرحله دوم نیز این نفس و همان خود خویش که سالک ورهرو میباشد، انوار الهی را مشاهده میکند. این درک نور، مبنای شناخت و علم را تشکیل میدهد و نفس رهرو در هستی نور مستغرق میشود و «میبیند». این بینش، مبنای شناخت قرار میگیرد و من برتر یا خود خویش در «آنی» بیزمان و بدون اندازه، با کل هستی می‌آمیزد. نفس آگاه یا موضوع مدرک نفسی سازنده میشود، یعنی خلاق میشود، چراکه با هستی خود نور یکی شده و به همین دلیل، افاضه میکند و واسطه فیض میگردد. در دو مرحله بعد، تجربیات مرحله اول و دوم را در قالب استدلال منطقی و علم صوری ریخته و به تدوین آنها میپردازد (همان: ۳۸).

علم النفس اشراقی بستگی کامل به آگاهی از آغاز ملکوتی روح انسان و اهمیت جهان فرشتگان در عالم پایین دارد. به همین دلیل، علم النفس اشراقی همواره با یکی از اساسیترین اصول حکمت شیخ اشراق توأم است که همان اعتقاد به عالم مثال است (نصر، ۱۳۸۰: ۳/۳۶)

### ۳ - ۱. خودشناسی

حکیم حاکم شیخ اشراق، حکیمی اشراقی و سالک طریق اشراق است. در این طریق بر خودشناسی تأکید اساسی شده است. خودشناسی اشراقی، تنها ثمره بحثهای نظری نیست و از مشاهده و سیر درونی که نتیجه حکمت عملی و بکار بستن اصول اخلاقی و عرفانی است بدست می‌آید (همان: ۳۶ - ۳۵).

سهروردی خودشناسی را اساس و پایه شناخت و حکمت قرار میدهد؛ این مطلب با رجوع به منامیه

معروف او در تلویحات و نیز قاعده اشراقی او در حکمة الاشراق مشخص میشود. در این منامیه، ارسطو درباره حل مسئله علم به او میگوید: «به نفس خود بازگرد» تا این مشکل برای حل شود (سهروردی، ۱۳۸۰: ۱/۷۱ - ۷۰). آنگاه تعلیم تدریجی معرفت نفس و نیز معرفتی آغاز میشود که ناشی از انتزاع و حصول شیء در ذهن از طریق صورت آن نیست، بلکه علم با خود نفس و انانیت شخص یکی است و علم شهودی و اتصالی است (کربن، ۱۳۷۳: ۲۹۴). هرچه تجرد نفس بیشتر و شدیدتر باشد، ادراک ذات نیز بیشتر و هرچه تسلط نفس بر بدن بیشتر باشد حضور قوا و اجزاء نفس برای نفس، شدیدتر خواهد بود (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲/۷۲). ذکر این نکته نیز مهم است که گفتگوی سهروردی با ارسطو در مقام جابلسا (عالم مثال/عالم هورقلیا) روی داده است (همان: ۱/۴۸۴ - ۴۸۳)؛ گفتگویی که شیخ اشراق را به معرفت نفس بعنوان معرفت اشراقی هدایت کرد (کربن، ۱۳۹۵: ۳۱۸).

او در حکمة الاشراق شرط آگاهی از امور را ابتدا خودشناسی و آگاهی از خویش میداند و معتقد است هر که از خود آگاه نباشد، از سایر امور نیز آگاه نخواهد بود و هیچ چیز و هیچکس جز خود فرد نمیتواند این آگاهی را برای او به ارمغان بیاورد، زیرا چیزی نزدیکتر از خود به خود نیست (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲/۱۱۰ - ۱۱۴). شناخت خویش مقدمه شناخت هر چیز دیگر، از جمله انسانهای دیگر است. شخصی که میخواهد حاکم شود نیز تا خود را نشناسد و از نفس خویش و قوای آن و چگونگی مهار قوای نفس، اطلاع نداشته و آن را تجربه نکرده باشد، قادر به شناخت انسانهای دیگر و نیز قادر به اجرای قوانین حکومت عادلانه در جامعه نخواهد بود، چراکه تا نیازهای

واقعی جامعه شناخته نشود، اداره عادلانه آن نیز ممکن نخواهد بود و این نیازها با شناخت انسانها و نیازهای آنها ممکن است که مقدمه‌اش، شناخت خویشتن است.

خودشناسی شامل شناخت نفس و قوای آن، به تعادل رساندن این قوا، رساندن نفس به کمال و سعادت از نظر عقل عملی و نظری، شناختن لذتهای حسی و فراتر از حس، تارتباط با عوالم برتر و دریافت این عوالم و شهود است. سهروردی در دو فصل نهایی پرتونامه درباره اعتدال رساندن قوا سخن میگوید و طریقه آن را هیئت استعلایی نفس بر بدن ذکر کرده که کمال عقل عملی است و نتیجه آن، حصول خلق عدالت است. عدالت نیز از رعایت حد اعتدال در قوای شهوی، غضبی و عقل عملی حاصل میشود که بترتیب، عفت، شجاعت و حکمت خوانده میشود. او در این فصل از پرتونامه، از پرداختن به اخلاق شروع کرده و بسمت تجرد نفوس پیش میرود و با برتر دانستن لذات روحانی از لذات جسمی، لذات روحانی را متعلق به کسانی میداند که به تعادل قوا رسیده‌اند و ملکات اخلاق و علوم برایشان حاصل شده است (همان: ۷۴/۳ - ۶۵).

شیخ اشراق در الواح عمادی بر خودشناسی و علم النفس تأکید میکند: «کسی که او [نفس] را شناخت، رستگاری و استکمال یافت. زیانکار گشت آنکس که او را در نیافت و هلاک شد چنانکه در تنزیل آمد «قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها» (شمس/ ۱۰ و ۹) و درباره آنکس که او را نداند این آیت نازل گشت که «نسوا الله فأنسیهم أنفسهم» (حشر/ ۱۹) (همان: ۱۲۷ - ۱۲۶). او لوح چهارم این رساله را به مسائل مربوط به نفس و شناخت آن و ارتباط نفس با عوالم برتر اختصاص داده و پس از

ذکر شرافت نفس انسانی، به کمال نفس و لذات روحانی و سعادت ابدی نفس، رعایت ملکات اخلاقی و عرفانی، آگاهی متألهان از غیب، نتایج طهارت نفس و ذکر ویژگیهای پادشاهان مورد تأیید خویش میپردازد و در انتها میگوید:

بدان که نفس، خلیفه خدا در زمین است چنانکه گفت «هو الذی جعلکم خلایف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات» (انعام/ ۱۶۵)؛ بقدر درجات علوم مردم و فضیلت نفوس و غایت همت ایشان... و قبیح باشد از خلیفه خدا که ملک فانی وی سبب بطلان ملک عالی دائم او باشد و این در حق ملوک ظاهرتر است زیرا قبیح است در آخرت پیشی گیرند بر ایشان کسانی که زیر دست او بوده باشند (همان: ۱۹۴).

او همچنین کمال نور اسفهد را - که عبارتست از اینکه به قوای قهر و محبت خود آنچه را که حق آن است اعطاء کنیم - وابسته به شناخت خویش میداند (همان: ۲۲۶/۲ - ۲۲۵).

### ۳ - ۲. ارتباط با عوالم برتر با تأکید بر عالم مثال

بنابر دیدگاه مشائی در چینش وجودی عالم، بعد از عقل دهم به عالم ماده میرسیم و بدین صورت، عالم به نهایت و اتمام خود میرسد. اما در نگاه اشراقی از چینش نظام هستی، پیش از رسیدن به عالم ماده، عقول طولیه که خود بیش از ده تاست و عقول متکافئه که آن هم بیشمار است و عالم مثال، وجود دارند (یزدان پناه، ۱۳۹۳: ۱۵۸/۲). شیخ اشراق از این عالم با اسامی چون عالم مثال<sup>۱</sup> اقلیم هشتم، هورقلیا و... یاد میکند. او در حکمة الاشراق میگوید برای من در نفس خودم تجارب درستی حاصل شده مبنی بر



اینکه در جهان هستی، چهار عالم هست که عبارتند از اول، عالم انوار قاهره، دوم، عالم انوار مدبره، سوم، عالم برزخیان (اجسام فلکی و عنصری) و چهارم، عالم صور معلقه (ظلمانیه یا مستنیره) (همان: ۲/ ۲۳۲). او تأکید میکند که مشائیان از دو عالم عظیم که با سیر و سلوک میتوان از آنها آگاه شد، غفلت کرده‌اند (سهروردی، ۱۳۸۰: ۱/ ۴۹۶ - ۴۹۳). یکی از این دو عالم، بیقین عالم مثال است (طاهری، ۱۳۸۵: ۵۴۵).

یکی از دلایل مهم شیخ اشراق برای اثبات عالم مثال یا مثل، قاعده امکان اشرف است (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲/ ۱۵۶ - ۱۵۵). عالم مثل از دیدگاه شیخ اشراق، چندین کارکرد دارد که میتوان به تدبیر عالم ماده - که با ابطال علم عنایی حق از دیدگاه شیخ اشراق همراه است (همان: ۲/ ۱۴۴ - ۱۴۲، ۱۵۳ - ۱۵۱ و ۱۵۵؛ همان: ۱/ ۴۵۹) - و نیز حل ارتباط میان عالم نور با عالم ماده و تبیین آن اشاره کرد (یزدان‌پناه، ۱۳۹۳: ۲/ ۱۹۲؛ احمدی و حسینی خامنه، ۱۳۸۸: ۸۵ - ۶۹).

شیخ اشراق در آثار خود هر جا از حاکم مورد تأیید خویش سخن میگوید، او را با عوالم برتر مرتبط میداند. حکومت در نظام سیاسی اشراقی سهروردی تنها هنگامی دارای مشروعیت است که حاکم «الحاکم بامرالله» باشد. بر این اساس، تنها سیاست بر حق از دیدگاه نظام اشراقی حکومتی است که در آن امر الهی جاری باشد (ضیایی، ۱۳۸۰: ۴۵) و در نتیجه، شرط حاکمیت از نظر او ارتباط با عوالم برتر از جمله عالم مثال است. دلیل تأکید بر عالم مثال اینست که اولین عالم برتر بعد از عالم اجسام است و برای راه یافتن به عوالم دیگر باید با این عالم ارتباط برقرار کرد و پس نفس، مراحل سیر صعودی را تا وصول به

نورالانوار، بتدریج طی میکند (ابوریان، ۱۳۸۵: ۴۲). درباره ارتباط حاکم مدینه با عالم مثال باید گفت: از دیدگاه حکمت اشراق، حکومت هنگامی دارای اعتبار است که سیاست مدینه در ارتباط با عالم غیب باشد و با تغییرات مدام عالم محسوس سروکار پیدا نکند. حاکمان چنین مدینه‌یی، چه پادشاهان اساطیری، چه حکما و فیلسوفان، باید نشانی از الهی بودن حکومت در دست داشته باشند؛ نشانی که بواسطه آن بر حق بودن آن حکومت آشکارا یا بعبارتی دیگر، بگونه‌یی بدیهی پدیدار باشد. در چنین صورتی، حاکم یا در اصطلاح فلسفه سیاسی، «رئیس مدینه» از عالم برتر الهام میگیرد و واسطه بین آن عالم و عالم حس میگردد. در فلسفه اشراقی رئیس مدینه واقعاً بدلیل سیر و سلوکش در اقلیم هشتم - که اقلیمی است میان عالم محسوس و معقول و از راه قوه متخیله میتوان آن را شناخت - باید نمایانگر الهامی باشد که از جانب عالم برتر به وی افزوده شده است (ضیائی، ۱۳۸۰: ۴۵).

شیخ اشراق بر ارتباط حاکم با عالم غیب و نیز مقام قطب و امام بعنوان جانشین خداوند تأکید میکند. مقام امامت دنباله مقام نبوت است و نبی با عالم خیال در ارتباط است (کربن، ۱۳۶۹: ۱۳۱ - ۱۲۸)، بتبع آن، امام نیز با عالم خیال یا مثال یا اقلیم هشتم در ارتباط خواهد بود. همچنین شیخ اشراق بر این نکته تأکید کرده که خداوند هر زمان بخواهد قادر است پیامبری خلق کند (یکی از دلایل اتهام کفر به وی نیز همین مسئله بود که نشانی از عقاید او درباره امامت و تشیع داشت) (همو، ۱۳۷۳: ۳۰۵). این سخن با توجه به خاتمیت، بمعنای ادامه پیامبری با امامت که با

عالم غیب در ارتباط است یا حاکمی خواهد بود که اهل سیر و سلوک و ارتباط با عوالم برتر و ابتدا ارتباط با عالم مثال است.

او در پرتونامه ارتباط با عالم برتر را از شرایط شارع و حاکم ذکر میکند:

و بدان که چون هر یکی از مردم به همه کارها و مهمات خویش قیام نتواند نمود و از معاملات و قصاص و مناکحات چاره نیست، و بعضی مردم را از بعضی گریز نیست، پس از شرعی متبوع و قانونی مضبوط چاره نیست. پس شاعری ضروری است در هر وقتی و قومی که فاضل النفس باشد، مطلع بر حقایق و مؤید از عالم نور و جبروت... (سهروردی، ۱۳۸۰: ۷۱/۳).

او در انتهای این رساله نیز بر ارتباط رئیس طبیعی عالم با عالم برتر تأکید میکند (همان: ۸۱ - ۷۱).

او همچنین در الواح عمادی از ارتباط و اتصال دو پادشاه مورد تأیید خود با عوالم برتر، از جمله عالم مثال سخن میگوید:

و نوری که معطی تأیید است که نفس و بدن بدو قوی روشن گردد در لغت پارسیان «خره» گویند و آنچه ملوک خاص باشد آن را «کیان خره» گویند. و از جمله آن کسانی که بدین نور و تأیید رسیدند، خداوند «نیرنگ» ملک افریدون و آنکه حکم کرد بعدل و حق قدس و تعظیم ناموس حق بجا آورد بقدر طاقت خویش و ظفر یافت بدانکه از روح القدس و متکلم گشت و بدو متصل، و طریق مثال و تجرید و غایت سعادت را دریافت آنچه قاصدان راه دریابند... (همان: ۱۸۶).

او درباره دیگر پادشاه مورد تأیید خود، کیخسرو، معتقد است وی به عالم مثال معتقد بود و با ریاضت

و سیر و سلوک این عالم را مشاهده و درک کرده بود (همان: ۱۵۷/۲ - ۱۵۶). او عنوان خسروانین را که منحصرأ بر حکمای ایران قدیم اطلاق میکند، از نام کیخسرو گرفته است (کربن، ۱۳۸۴: ۸۹ - ۸۸). سهروردی در الواح عمادی میگوید:

ملک ظاهر خسرو مبارک که تقدس و عبودیت را بر پای داشت و از قدس صاحب سخن شد و غیب با او سخن گفت و نفس او بعالم اعلی عروج کرد و متنقش گشت بحکمت حق تعالی... (سهروردی، ۱۳۸۰: ۱۸۷/۳ - ۱۸۶)

#### ۴. نتایج مترتب بر خودشناسی و ارتباط با عالم مثال برای حاکم

یکی از نتایج مترتب بر خودشناسی و طهارت نفس و به اعتدال رساندن قوا و نیز ارتباط با عوالم برتر برای حاکم، اطاعت اکوان از اوست:

باشد که نفوس متألهان و پاکان طلب گیرد بواسطه اشراق نور حق تعالی، و عنصریات ایشان را مطیع و خاضع گردند بسبب تشبه ایشان با عالم ملکوت... عجب نباشد داشتن از نفسی که مستغنی و مستغرق گردد بنور حق تعالی و آنگاه اکوان او را طاعت دارند همچنانکه طاعت قدیسان دارند (همان: ۱۰۸).

از دیگر نتایج خودشناسی حاکم میتوان به این موارد اشاره کرد: رئیس طبیعی عالم شدن، نصرت یافتن از عالم ملکوت، مسموع شدن سخن او در عالم علوی (همان: ۸۱)، مسخر شدن عالم ماده برای او (همان: ۷۷)، یافتن لذت بینهایت از مشاهده واجب الوجود و ملأ اعلی و عجایب عالم نور و ماندن در آن لذت بطور دائم (همان: ۷۰)، همسخن شدن با

غیب، پیروزی بر دشمنان، فرمان بردن از او و گسترش عدل. شیخ اشراق این موارد را درباره یکی از پادشاهان ایران برمی‌شمارد:

ملک افردون و آنکه حکم کرد بعدل و حق قدس و تعظیم ناموس حق بجا آورد بقدر طاقت خویش و ظفر یافت بدان که از روح القدس متکلم گشت و بدو متصل و طریق مثال و تجرید و غایت سعادت را یافت... چون که نفس روشن و قوی گشت از شعاع انوار حق تعالی بسطنتی کیانی بر نوع خویش حکم کرد و مسلط بقدرت و نصرت و تأیید بر عدو... و عدل را بگسترانید و شر را قهر کرد و فرمان او روان گشت... (همان: ۱۸۶).

سهروردی در داستانهای اشراقی خویش، از جمله لغت موران نیز این مطلب را بیان کرده است:

جام گیتی نمای کیخسرو را بود، هرچه خواستی در آنجا مطالعت کردی و بر کائنات مطلع می‌گشتی و بر مغیبات واقف میشد. گویند آن را غلافی بود از ادیم... وقتی که خواستی از مغیبات چیزی بیند آن غلاف را در خرطه انداختی... (همان: ۲۹۹ - ۲۹۸).

شیخ اشراق معتقد است تاله که همان شناخت و طهارت نفس و ارتباط با عالم برتر است، موجب میل نفوس نسبت به نفس سالک و عشق و تعظیم او میگردد و شخص سالک، ملیک معظم و صاحب هیبت و علم و فضیلت و اقبال خواهد شد (همان: ۵۰۴/۱). این میل نفوس به شخص متاله و تعظیم او را میتوان با حکومت نکردن از روی چیرگی که شیخ اشراق در حکمة الاشراق بر آن تأکید دارد (همان: ۱۲/۲) مرتبط دانست.

با توجه به ویژگیهای حاکم سالک، او هم تأمین‌کننده سعادت دنیوی افراد است و هم سعادت اخروی آنها

(اسفندیار، ۱۳۸۰: ۱۴۰). این امر از ارتباط با عوالم برتر ناشی میشود که هم موجب اداره جامعه از روی عدالت است و هم حاکم چون پیر و مرشد میگردد که نمایانگر و هادی مسیر سلوک برای مردم است، طریقه رسیدن به سعادت ابدی را به آنها نشان میدهد.

## ۵. هماهنگی ویژگیهای حاکم سالک با قواعد حکمت اشراق

حکمت عملی و حکمت نظری شیخ اشراق با یکدیگر هماهنگ و مرتبط است و بطور کلی، قواعدی که سهروردی برای حکمت اشراقی خویش در نظر گرفته، هم در حکمت نظری بکار برده است و هم در حکمت عملی. بعبارت دیگر، حکمت عملی او جدای از حکمت نظریش نیست و ارتباط بین آنها و نیز انسجام بکارگیری قواعد اشراقی هم در حکمت نظری و هم در حکمت عملی، آشکار است. همین امر سبب هماهنگی این دو حکمت با یکدیگر در آثار شیخ اشراق شده و نشان‌دهنده این مطلب نیز هست که شیخ اشراق در بیان قواعد حکمت عملی خویش، بویژه درباره ویژگی حاکم، نظام جهان‌شناختی عالم و ارتباط موجودات عالم با یکدیگر را در نظر گرفته است. این توجه خود نشان‌دهنده اینست که نظام سیاسی او نظامی قابل اجرا در عالم وجود و در ارتباط با موجودات عالم است. از جمله این قواعد میتوان به تشکیک، امکان اشرف، قاعده قهر و محبت اشاره کرد.

### ۵ - ۱. تشکیک در مراتب انوار

شیخ اشراق اختلاف انوار را به کمال و نقص میداند و معتقد است انوار فی نفسه و از جهت حقیقت نوریه، اختلافی ندارند و اختلاف آنها به امور خارج از ذات

آنها و به کمال و نقص و شدت و ضعف برمیگردد (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲/ ۱۱۹). این مطلب بیانگر نظریه تشکیک بین انوار است. سهروردی برای حکما و خلیفه‌اللهی در زمین، پنج مرتبه ذکر میکند و برتری آنها را نسبت به یکدیگر بیان میکند (همان: ۱۱ - ۱۲). تشکیک در جهان‌شناسی سهروردی و بحث نظری او را میتوان در بحث عملی او، بویژه در سیاست مدن مشاهده کرد. او همانطور که قائل به تشکیک در مراتب انوار است، در مرتبه حکیمان حاکم نیز قائل به تشکیک است که نشان‌دهنده هماهنگی و ارتباط حکمت نظری با حکمت عملی اوست.

#### ۵ - ۲. قاعده امکان اشرف

طبق قاعده امکان اشرف، در صورت وجود ممکن اخس، ممکن اشرف پیش از آن موجود است و ممکن اشرف مقدم بر ممکن اخس است (همان: ۱۵۵ - ۱۵۴). درباره ارتباط این قاعده با بحث سیاست در اندیشه سهروردی، این قاعده را میتوان با طبقه‌بندی حکما و خلیفه‌اللهی در زمین هماهنگ دانست، به این ترتیب که شیخ اشراق مراتب حکما را برمی‌شمارد و ترتیب جانشینی و حکومت آنها را در زمین ذکر میکند. او برای تاله در باب جانشینی خدا بر زمین اهمیت ویژه‌ای قائل شده و تاله را بر بحث ترجیح میدهد و معتقد است جهان هیچگاه از وجود چنین حکیمی تهی نخواهد بود (همان: ۱۲ - ۱۱). بعبارتی، اگر ممکن اخس را حکیم متوغل در بحث بدانیم، ممکن اشرف که حکیم متوغل در تاله است، بطریق اولی موجود خواهد بود و همینطور حکیم متوغل در تاله و بحث، زیرا سهروردی حکیم متوغل در تاله را برتر از حکیم متوغل در بحث میداند. نکته دیگر اینکه، زمین را هیچگاه خالی از چنین حکیمی ندانسته است. دلیل او بر این عقیده اینست که بایسته است صاحب مقام خلافت، امور و

حقایق را بلافاصله از مصدر جلال بگیرد (همان: ۱۲).

#### ۵ - ۳. قاعده قهر و محبت

شیخ اشراق به رابطه قهر و محبت در نظام نوری معتقد است و این نسبت را در تمام عالم جاری میداند: «این نسبت مشتمل است بر قهر و محبت؛ یک طرف شریف است و آن محبت است و دیگر خسیس است. و این نسبت سرایت کرد به هر نسبت که در جمله عالم است» (همان: ۱۰۴ / ۳ - ۱۰۳). پس میتوان گفت این نسبت در سراسر عالم، از جمله در روابط بین انسانها نیز جاری است و میتوان آن را به ارتباط بین حاکم حکیم شیخ اشراق و انسانهایی که او بر آنها حکومت میکند نیز تسری داد و قهر را از آن حاکم دانست نسبت به سایر انسانها و محبت را از آن سایرین دانست نسبت به حاکم (بستانی، ۱۳۸۸: ۱۸). شیخ اشراق در المشارع و المطارحات به این نکته اشاره کرده که برخورداری حکیم متأله از «خره» موجب میل نفوس نسبت به سالک و عشق و تعظیم او میگردد (سهروردی، ۱۳۸۰: ۱/ ۵۰۴).

چنانکه بیان شد، حاکم سالک مرتبط با عالم مثال است و عالم مثال، واسطه میان عالم اجسام و انوار ملکوتی است (همان: ۲ / ۲۳۲) و کارکرد آن تدبیر عالم ماده است (یزدان‌پناه، ۱۳۹۳: ۲ / ۱۹۲). متناسب با آن، حاکم نیز واسطه بین انسانها و عالم غیب است (بستانی، ۱۳۸۹: ۱۸). او دستورات اداره جامعه را از این عوالم دریافت میکند و به تدبیر عالم ماده میپردازد. از این نظر نظام جهان‌شناختی شیخ اشراق با حکمت عملی او مرتبط است.

#### ۶. حاکم سالک؛ واقعیت یا آرمان

شاید توصیف شیخ اشراق از حاکم مورد نظر خویش در مقدمه حکمة الاشراق (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲ / ۱۲)، این

معناراً بر ذهن متبادر کند که حاکم مورد نظر او حاکمی بسیار ایده‌آل و دست نیافتنی است؛ این برداشت با ذکر این نکته از سوی او که چنین فردی در دنیا کمیاب است، پررنگتر نیز میشود. اما شیخ اشراق برغم اشاره به کمیاب بودن چنین افرادی در زمین، بر این نکته نیز تأکید کرده که در صورت نبود چنین فردی، حکیم متوغل در تاله، بدون توغل در بحث، هم میتواند خلیفه الهی و رئیس زمین گردد (همانجا). این سخن نشان دهنده اینست که هدف شیخ فقط بیان نکاتی ایدئالیستی که غیر قابل تحقق باشد نبوده بلکه هدف او تحقق حکومت چنین حکیمی در زمین و اجرای عدالت و اوامر الهی از سوی او بوده است. این نکته وقتی روشنتر میشود که به معاشرت و مؤانست شیخ اشراق با برخی حاکمان زمان خویش و نوشتن رسالاتی برای آنان توجه کنیم (بستانی، ۱۳۹۴: ۲۵).

شیخ اشراق در زندگی شخصی و حرفه‌بی خویش، سفر و خلوت‌نشینی را به مجالست با افراد جامعه ترجیح داده بود و به همین دلیل است که معاشرت او با پادشاهان و حکمای زمان خویش تعجب‌برانگیز است. با توجه به نوع سلوکی که او در زندگی برای خویش برگزیده بود میتوان به این نکته رسید که هدف او از مجالست با پادشاهان و نوشتن رساله برای آنان، انتقال نظریات سیاسی خود در باب حکومت و حاکمیت به این پادشاهان و عملی کردن حکومت حاکمی متصل با غیب و نورالانوار بوده است (ضیائی، ۱۳۸۰: ۵۳ - ۵۱). توجه به این نکات، رهنمون این معناست که هدف شیخ اشراق از ذکر ویژگیهای حاکم و معرفی پادشاهان برتر، تنها بیان نکات آرمانی غیر قابل دستیابی نیست بلکه هدف او برقراری چنین حکومتی در زمین است.

نکته دیگر اینکه او ارتباط با عالم غیب و آگاهی از کائنات و جزئیات در گذشته و آینده و برخورداری از

قوه حدس و مطیع شدن عالم عنصری را خاص برخی افراد (همانند انبیا) نمیداند بلکه آن را برای افراد دیگر، از جمله اخوان تجرید نیز ممکن می‌شمرد (سهروردی، ۱۳۸۰: ۴/۲۳۹ - ۲۳۸). این نکته خود گواه بر اینست که شیخ اشراق چنین حکومتی را که با عالم غیب در ارتباط است، عملی و قابل اجرا میداند و آن را خاص انبیا نمی‌شمرد.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

واژه‌های اختصاصی بی که شیخ اشراق درباره حاکمان بکار برده و خصوصیات که برای توصیف حاکمان مورد تأیید خویش بیان کرده، نشانگر دیدگاه او درباره حاکم شایسته حکومت است. این دیدگاه نشان میدهد که سلوک، لازمه و همراه جدانشدنی حاکم شایسته حکومت از نظر شیخ اشراق است. تنها با سلوک است که شخصی که در نظر است حاکم گردد، در چارچوب مورد نظر شیخ اشراق قرار خواهد گرفت. سلوک، ویژگی جدایی‌ناپذیر حاکم و خصوصیت جدایی‌ناپذیر حکمت اشراق است. سلوک، بدون خودشناسی و علم‌النفس، بویژه در بعد عملی آن و نیز ارتباط با عوالم برتر، قابل تصور نیست؛ چنانکه موارد مذکور از ویژگیهای سالک حکمت اشراقی نیز هست؛ در فلسفه اشراقی، شرط فهم حکمت اشراقی، علم‌النفس است که فراتر از بُعد نظری بوده و شامل تعدیل قوا و استعلائی نفس بر بدن نیز میشود.

در اندیشه شیخ اشراق، شخصی که در نظر است حاکم گردد با خودشناسی و ارتباط با عوالم برتر، از ویژگیهایی برخوردار میشود که نفوس به او تمایل و عشق پیدا کرده و تعظیم او را بجای می‌آورند. به همین دلیل در حکمة الاشراق، بیان شده که حکومت از روی چیرگی نیست. در حکمت اشراق شناخت خویش مقدمه

شناخت امور دیگر، از جمله انسانهای دیگر است و حاکم برای اداره عادلانه جامعه باید از ویژگی انسانها و نیازهای آنها آگاهی یابد و این امر جز با خودشناسی ممکن نیست.

ویژگیهای حکیم حاکم در فلسفه سیاسی اشراق، نشان‌دهنده هماهنگی و مطابقت حکمت عملی شیخ اشراق با نظام جهان‌شناسی اوست و قواعدی چون تشکیک، قهر و محبت، امکان اشرف و وساطت عالم مثال در تدبیر عالم ماده در حکمت عملی او نیز جاری است. حاکم مورد نظر شیخ اشراق، حاکمی آرمانی که امکان تحقق حکومت او در جامعه، غیر ممکن باشد نیست بلکه با توجه به بیان او درباره اینکه ارتباط با عالم غیب و نیز برخورداری از قوه حدس و خاضع شدن عالم عنصری برای افراد ممکن است (بشرط شناخت نفس و تهذیب آن و مهار و تعدیل قوا)، میتوان گفت حکومت چنین حاکمی دست یافتنی است. حکومت چنین حاکمی علاوه بر تأمین سعادت دنیوی مردم، متضمن سعادت اخروی آنان نیز خواهد بود، زیرا حاکم سالک شیخ اشراق، بر اثر ارتباط با عوالم برتر، نگاهی فراتر از نگاه دنیوی دارد و تنها به یک بعد زندگی توجه نمیکند.

### پی‌نوشت

۱. همانطور که میدانیم عالم مثال سهروردی با عالم مثل افلاطون متفاوت است (ر.ک: سهروردی، ۱۳۸۰: ۲/۱۶۰ - ۱۵۹ و ۲۳۰ - ۲۲۹).

### منابع

ابوریان، محمدعلی (۱۳۸۵) مبانی فلسفه اشراق از دیدگاه سهروردی، ترجمه محمدعلی شیخ، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

احمدی، حسن؛ حسینی خامنه، سیدمحمدرضا (۱۳۸۸) «جایگاه عالم مثال در فلسفه سهروردی»، خردنامه صدرا، ش ۵۶، ص ۸۵ - ۶۹.

اسفندیار، رجبعلی (۱۳۸۰) «حاکم مطلوب در اندیشه شیخ

اشراق»، علوم سیاسی، سال پنجم، ش ۱۷، ص ۱۴۲ - ۱۳۱. بستانی، احمد (۱۳۸۹) «حاکم آرمانی و عالم خیال در حکمت سیاسی اشراقی»، جاویدان خرد، دوره جدید، ش ۴، ص ۲۶ - ۵.

----- (۱۳۹۴) «سهروردی و اندرزنامه‌نویسی اشراقی»، سیاست متعالیه، سال سوم، پاییز، ش ۶، ص ۳۸ - ۲۱. ----- (۱۳۸۸) «مبانی وجودی آرمانگرایی سیاسی در فلسفه اسلامی»، پژوهش سیاست نظری، ش ۷، ص ۲۶ - ۱. سهروردی (۱۳۸۰) مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح و مقدمه هانری کربن و دیگران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شهرزوری، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۰) شرح حکمة الاشراق، تصحیح و مقدمه حسین ضیائی تربتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شیخ صدوق (۱۳۵۷) التوحید، تصحیح سیدهاشم الحسینی الطهرانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. طاهری، سیدصدرالدین (۱۳۸۵) ترجمه و حاشیه‌نگاری المشارع و المپارحات سهروردی، تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

ضیائی، حسین (۱۳۸۰) «مقدمه»، در: شهرزوری، شمس‌الدین محمد، شرح حکمة الاشراق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کربن، هانری (۱۳۶۹) فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، ترجمه سیدجواد طباطبایی، تهران: توس. ----- (۱۳۷۳) تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، تهران: کویر.

----- (۱۳۸۴) روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان، ترجمه ع. روح‌بخشان، تهران: اساطیر.

----- (۱۳۹۱) چشم‌اندازهای معنوی و فلسفی اسلام ایرانی، تحقیق و ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: سوفیا. ----- (۱۳۹۵) ارض ملکوت، مقدمه، ترجمه و تحقیق انشاءالله رحمتی، تهران: سوفیا.

کلینی (بیتا) اصول کافی، ترجمه و شرح سیدجواد مصطفوی، تهران: علمیه اسلامیة.

ملکی، محمد (۱۳۸۹) در امتداد وحی و عرفان، قم: ادیان. نصر، سیدحسین (۱۳۸۰) «مقدمه» در: سهروردی، مجموعه مصنفات، شیخ اشراق، ج ۳، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

نوربخش، سیما (۱۳۸۳) نور در حکمت سهروردی، تهران: نشر شهید سعید محبی. یزدان‌پناه، سیدیدالله (۱۳۹۳) حکمت اشراق، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.